

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نظری گذرا بر انقلاب‌های جهان عرب علیه حکام‌شان



(ترجمه)

جهان اسلام در حال حاضر واقعیت بس دردآوری را تجربه می‌کند و به جایی رسیده که نیاز به شفقت و مهربانی دارد؛ در حالی که باید دیگران به آن حسادت می‌ورزیدند. متأسفانه پسوند "اسلامی" را تنها به این دلیل به آن علاوه می‌کنیم که مردم ساکن در آن وابسته به اسلام می‌باشند؛ اما با نظری گذرا و سطحی به واقعیت نظام‌های حاکم در این سرزمین‌ها، در خواهیم یافت که این نظام‌ها بر اساس احکام اسلام حکومت نمی‌کنند، سیاست‌های‌شان پراکنده بوده، از ضعف اقتصادی رنج می‌برند، فساد اداری در آن‌ها بیداد می‌کند و استعمارگران توانسته‌اند، این سرزمین‌ها را زمانی که یک‌پارچه بودند، بر اساس تمایل و منافع خویش پارچه‌پارچه نموده و به دولت‌های کوچک و ناتوانی تقسیم نمودند- که هر کدام از خود نام و پرچم خاصی دارند- به علاوه این همه پراکنده‌گی، شاهد آن همه جنگ‌های عقیدوی و فرهنگی وارداتی استیم که دشمنان اسلام توانسته‌اند، از طریق بحران‌های مادی و فکری در میان ما بر افروزند.

اگر اندکی به گذشته بر گردیم، به علاوه سائر اسباب و دلایل، به یک سلسله دسیسه‌های خبیثانه‌ای پی خواهیم برد که دشمنان اسلام آن را طراحی نموده و سر انجام ما را به این وضعیت اسف‌بار کشانیده است. چنانچه در سال ۱۹۰۵ م کنفرانسی موسوم به "کامبل بنارمان" راه‌اندازی گردید که تا سال ۱۹۰۷ م ادامه داشت. این کنفرانس به درخواست سری محافظه‌کاران بریتانیا و به منظور کسب منافع بیشتر و تداوم این منافع برای مدت طولانی‌تر راه‌اندازی گردید و کشورهای بریتانیا، فرانسه، هالند، بلژیک، اسپانیا و ایتالیا در آن شرکت داشتند. این کشورهای اروپائی در پایان این کنفرانس به پیمان‌نامه سری دست یافتند که نام آن را "پیمان نامه کامبل"

گذاشتند. در این پیمان‌نامه، بحر متوسط سفید به عنوان شریان حیاتی استعمارگران به منظور پیوند دادن شرق با غرب تعریف گردید- که می‌تواند با گذرگاه‌های طبیعی که دارد- آسیا را با آفریقا پیوند دهد.

هم‌چنین در این پیمان‌نامه گفته شد، در این منطقه امت واحدی به سر می‌برد که از حاکمیت دولت واحدی به نام دولت خلافت عثمانی، دین واحد و زبان واحد برخوردار می‌باشد، بناءً فیصله صورت گرفت که مردم این منطقه باید پراکنده، جاهل و عقب‌مانده باقی بمانند. آنان بر این اساس، دولت‌های جهان را به سه دسته تقسیم نمودند:

اول) دولت‌های تمدن مسیحی غربی، که همه موظف اند تا از آن پشتیبانی نموده و در کنار آن قرار گیرند.

دوم) دولت‌هایی که بخشی از تمدن مسیحی غرب به شمار نمی‌روند؛ اما هیچ‌گونه تضاد و برخوردی نیز با آن‌ها ندارند و به این ترتیب، تهدیدی نیز علیه آن به شمار نمی‌روند، مسؤولیت‌شان در برابر این دولت‌ها را طوری تعریف نمودند که باید این دولت‌ها مهار گردیده و از گسترش آن‌ها جلوگیری صورت گیرد و می‌توان از آن پشتیبانی نمود؛ اما این پشتیبانی باید در حدی باشد که آن را تبدیل به تهدیدی علیه خودشان و پشتیبانی‌شان نکند.

سوم) دولت‌هایی که بخشی از تمدن مسیحی غرب نبوده و با این تمدن در تضاد فکری قرار دارند و علیه پشتیبانی آنان یک تهدید به شمار می‌روند- که همانا سرزمین‌های اسلامی است- وظیفه خویشتن را در برابر این دولت‌ها طوری تعریف نمودند که همه باید برای محروم نمودن این سرزمین‌ها از دسترسی به هرگونه کمک علمی و معارف تکنولوژیکی سهمیم شده و به هیچ‌وجه از آنان پشتیبانی صورت نگیرند که پس از آن، دولت خلافت عثمانی سقوط داده شد و گفتند که از هرگونه رویکرد وحدت‌خواهی این دولت‌ها باید جلوگیری صورت گیرد و به همین دلیل بود که خواستار جدا کردن بخش آسیایی این سرزمین‌ها از بخش آفریقائی آن توسط ایجاد دولت فلسطین شدند، دولتی که بعدها به یهود تسلیم داده شد تا به این ترتیب جدائی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کامل صورت گیرد.

بدون شک دولت‌های اروپائی پس از استعمار مستقیم و سپس ایجاد حکام مزدور و دست‌نشانده و انتقال به استعمار غیرمستقیم، توانستند در عملی نمودن این پیشنهادها و نظریه‌های مطرح شده در آن پیمان‌نامه، به گونه بی‌نظیری مؤفق گردند. دامنه این موفقیت و نمونه‌های آن، آن قدر گسترده و فراوان است که می‌توان برای هر بخشی از سرزمین‌های اسلامی، چندین جلد کتاب در مورد خیانت‌های صورت گرفته در آن، طریقه‌ها و اسالیبی که برای به غارت بردن سرمایه‌های آن به کار گرفته می‌شوند، انواع ستم‌گری‌ها و اقسام جنایت‌هایی که در آن صورت می‌گیرد، به رشته تحریر در آورد. به علاوه دسیسه‌هایی که برای ضربه زدن به اسلام طراحی گردیده و تلاش‌هایی که در جهت منحرف نمودن اسلام از مسیر اصلی آن و با استفاده از وسائل گوناگون صورت می‌گیرند و می‌خواهند دیدگاه‌ها و اندیشه‌های امت اسلامی را به جانب مسائل جانبی و بی‌ارزش بر گردانند، در حدی که امروزه به جایی رسیده‌ایم که بزرگ‌ترین هم و غم بسیاری از افراد امت اسلامی این است که بتوانند سهم بیشتری از متاع دنیا را تصاحب نموده و از رفاهیت بیشتری برخوردار باشند.

مصیبت‌هایی که دامن امت اسلامی را گرفته به این حد خلاصه نمی‌شوند، بلکه کار ما متأسفانه به جایی رسیده که بیش‌ترین افراد امت و اکثریت علماء و متفکرین آن افکار غربی را آب و رنگ اسلامی داده و آن را در زندگی‌شان عملی می‌کنند و دیگران را نیز به جانب آن فرا می‌خوانند. استعمارگران توانسته‌اند، این دیدگاه را از طریق ایجاد اقلیت‌ها و دامن زدن به اختلافات نژادی، زبانی و منطقه‌ای، که در اسلامی هیچ جایگاهی ندارد، در میان امت به وجود آورده و جهان اسلام را از هم بی‌پاشانند، در حدی که فهم دین و نظام‌های مروج تعلیمی و تربیتی کاملاً بر وفق مراد و متناسب با سیاست‌های حکومت‌های جبری به پیش می‌روند و اعتقادات، عبادات، فکر، فرهنگ، تجارت، اقتصاد، سیاست و حتی آرمان‌ها و آرزوهای بسیاری از مسلمانان با سیاست‌های زهرآگین این حکومت‌های جبری هم‌خوان و هم‌نوا گردیده و زیر تسلط آن قرار دارند.

بنابر این، به دلیل فرهنگ و علوم وارداتی و هم‌چنین ایجاد مراجع فتوایی که توسط علمای آموزش دیده درباری، که حاضر اند دین را به ساده‌گی با متاع ناچیز دنیا عوض کنند، ترویج داده می‌شود. سرنوشت این امت بزرگ به جایی رسیده که حاکم تبدیل به یک مستبد بیدادگر شده، کافر خودش را مؤمن می‌خواند، لیبرال ادعای مسلمان بودن می‌کند، مارکسیست لقب شهید می‌گیرد و مسلمان واقعی تروریست معرفی می‌گردد. تأسف‌بارتر از همه، این‌که احکام دین اسلام و آیات محکّمات الهی به صورت علنی و در برابر دید جهانیان به استهزاء و تمسخر گرفته می‌شوند.

در اوج این نیرنگ‌ها، جنایت‌ها و خیانت‌ها بود که ناگهان انقلاب‌های عربی-که لقب "بهار عرب" را به خود گرفت- از راه رسیده و خواستار رهائی از قید و بندهای حکومت‌های جبری شدند؛ اما واقعیت این است که این انقلاب‌ها برای دستیابی به هدف‌اش، دیدگاه واحد و مشخصی نداشت؛ بلکه انقلاب‌هایی بود که از میان مردم برخاسته و مبتنی بر مبارزه علیه ظلم و بیدادگری‌های حاکم بود. از جانب دیگر؛ این انقلاب‌ها، انقلاب‌های نظامی نبود، بنابر این، غرب توانست با تلاش جدی و مستمر، از گسترش آن جلوگیری نموده و بالای آن تسلط پیدا کند، چنان‌چه مؤفق شد، بعضی از آن را منحرف نموده و برخی دیگر را تبدیل به رویارویی‌های مسلحانه‌ای نماید تا بهانه‌ای برای استحکام تسلط‌اش بر آن و جلوگیری از گسترش و انتشار آن باشد.

در تونس مسالمت‌آمیز باقی ماند؛ اما دیری نگذشت که به عقب برگشته و به دلیل افتادن در دامن سیکولران خبیثی که وابسته به دوران بن علی و قبل از وی بودند، اعلام شکست نمود و سر انجام آن‌چنان شد که این سرزمین به واقعیتی به مراتب بدتر نسبت به پیش از انقلاب بر گشت. انقلاب مصر توسط دستگاه حاکم به شدت و با خشونت تمام سرکوب گردیده و در ریشه خشکانیده شد و سر انجام اوضاع این سرزمین نیز به واقعیتی تلخ‌تر از زمان حاکمیت نظامی بر گشت، چنان‌چه مردم این سرزمین در حال حاضر با مصیبت‌های سهمگین اقتصادی، سیاسی، فساد قضائی، حاکمیت احمقانه و ابلهانه دست و پنجه نرم نموده و یک بار دیگر زیر حاکمیت نظامی به سر می‌برند.

اما در لیبیا، سرنوشت انقلاب به جایی کشانیده شد که تا هنوز نمی‌توانند حکومتی پایدار برپا نمایند و یا به امنیت دست یافته و اداره امورشان را در دست گیرند. لیبیا پس از راه‌اندازی انقلاب و بیرون شدن آن از تسلط مردم، اینک زیر پای کشمکش‌های جهانی خرد و

خمیر می‌شود، بلکه حتی به جانب حکومت نظامی در حرکت است، چنانچه در مصر اتفاق افتاد. و اما یمن، که هرگز روی آرامش را ندید، پیوسته از یک کشتار دسته‌جمعی به کشتار دیگری و از یک قحطی به قحطی دیگری گذر می‌کند، به نظر می‌رسد، به جانب تقسیم شدن این سرزمین به اقلیم‌های مختلفی است که با هم درگیر خواهند ماند، تا به این ترتیب جنگ‌های داخلی و کشمکش‌های همیشگی در آن و میان این اقلیم‌های مختلف هم‌چنان ادامه داشته باشد.

انقلاب سوریه، که مقاومت بیشتری نشان داده و زمان طولانی‌تری ادامه یافت، پیامدهایش بیشتر بوده و درداش آزاردهنده‌تر است؛ چنانچه شهرهای آن ویران گردید، زیربناهای آن از هم پاشید و مردم ساکن در آن‌ها یا شهید شدند یا مجروح و معلول و یا مهاجر و بی‌خانمان. به نظر می‌رسد، سرنوشت این انقلاب به جانب حکومتی شبه‌فدرالی روان است که بر اساس آن، سوریه به دولت‌های کوچکی تقسیم خواهد شد که هرلحظه قابلیت از هم‌پاشی را داشته باشد و این دولت‌های کوچک وابسته به یک دولت مرکزی باشد که در پایتخت حاکمیت می‌کند.

این پس از تمام این اتفاقات، پرسشی که مطرح می‌گردد، این است که آیا می‌توان انقلاب‌های عربی را انقلاب‌های مؤفق خواند و یا باید آن را ناکام تلقی نمود؟ واقعیت این است که این انقلاب‌ها در عرصه داخلی، در برخی موارد مؤفق و در برخی دیگر ناکام بوده، هم‌چنین توانسته در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز تأثیرات روشنی از خود به جا گذارد.

در عرصه داخلی: برای این‌که به مؤفقت‌ها و ناکامی‌های این انقلاب‌ها در داخل پی‌بیریم، باید به نکاتی اشاره شود که می‌توان بر اساس آن ادعاء نمود که مؤفق بوده و برخی از این نکات قرار ذیل است:

این انقلاب‌ها باعث شد تا دیوار ترس در نزد بخش بزرگی از مسلمانان درهم شکسته شده و وحشت و بزدلی از دل‌های‌شان ریشه‌کن شود. انقلاب‌ها نشان داد که افراد امت اسلامی از حکام‌شان راضی نبوده و با آنان عداوت دارند، چنانچه نخستین شعاری را که سر می‌دادند این بود: "مردم در پی سقوط دادن نظام است" و توانستند با این شعار بعضی از حکام خودکامه و ظالم را خلع قدرت نموده و بعضی از حکومت‌های مزدور را از هم پاشانند.

انقلاب‌ها توانست توافق و قناعت سراسری ایجاد کند، مبنی بر این‌که نظام‌های حاکم موجود باید تغییر داده شود و این در ذات خود نشان می‌دهد که مردم دست رد به سینه این نظام‌ها و کسانی زده‌اند که آن را بالای مسلمانان تحمیل نموده و اوضاع را از پشت پرده مدیریت می‌کنند، که همانا غرب کافر بوده و مسئول اصلی تمام این اوضاع نابه‌هنجار می‌باشد.

انقلاب‌ها توانست فرزندان مخلص و شریف امت را با هم پیوند بیشتر داده و آنان را کنار هم جمع کند. نفوس فرزندان مخلص امت را به حرکت در آورد تا هر آنچه را در اختیار دارند، در راه حمایت از دین، آبرو، عزت و سرزمین‌های‌شان مخلصانه به کار گیرند و مؤفق شد، بعضی از حکومت‌های خودکامه و ظالم را از اریکه قدرت پایین کشیده و برخی از حکومت‌های مزدور را سقوط دهند. آنچه اتفاق افتاد، غرب را سراسیمه نمود و آن را وادار کرد تا برای ناکام نمودن این انقلاب‌ها تمام توان‌اش را به کار گیرد تا از

گسترش و تکرار آن جلوگیری شود، در حدی این کار را بزرگ‌ترین و نخستین مسئله و نگرانی‌اش در سیاست بین‌المللی تعریف نمود.

غرب برای جلوگیری از این انقلاب‌ها، جنایت‌هایی را مرتکب گردید که تاریخ نظیر آن را شاهد نبوده و نیرنگ و دسیسه‌های بی‌شماری را به راه انداخت و تلاش نمود که برای فریب مردم، تغییرات ظاهری و سطحی را به وجود آورد که هیچ ربطی به اهداف اصلی انقلاب ندارد. برای این‌که مسلمانان را از برگشتن مجدد به جاده‌ها و جلوگیری از هرگونه انقلاب مجددی، دست به شنیع‌ترین و فجیع‌ترین جنایت‌ها علیه مردم زد و طوری به مردم وانمود نمود که این بلاها و مصیبت‌ها به این دلیل بر سر آنان آمده که به خود جرأت داده‌اند تا دست به چنین انقلاب‌هایی علیه حکام مزدور غرب بزنند. به این ترتیب، انقلاب‌ها را ناموفق و شکست خورده تعریف نمود تا مبادا یک بار دیگر به خود جرأت دهند، دست به چنین انقلاب‌هایی بزنند.

می‌توان ادعاء نمود که این انقلاب‌ها نتوانست هدف‌اش را طوری‌که در شأن دین و تاریخ امت اسلامی است، برآورده نماید، زیرا بیشتر ناشی از احساسات محض بوده و فاقد درک سیاسی و رهبری آگاهانه‌ای بود که آن را در شرائط حساس راهنمایی لازم و مناسب کند، به همین دلیل بود که دشمنان توانستند آن را به جهت مخالف سوق داده و از مسیر اصلی آن منحرف‌اش کنند و کار به جایی رسید که مردم را از یک لجنزار و آتش بیرون آورده و به جانب دیگری کشانیده و سرانجام‌شان را به کینه توزی‌ها و مصیبت‌های به مراتب کشنده‌تر رسانیدند.

به طور خلاصه می‌توان گفت: یکی از دلایل ناکامی انقلاب‌ها این بود که تمام جریان‌های نظامی و حتی جریان‌هایی که طرف‌هایی که خود را طرف مذاکره کننده می‌دانستند، از درک سیاسی لازم بر خوردار نبودند. بناً برای دشمنان امت دشوار نبود که انقلاب را از مسیر اصلی آن منحرف کنند و ابزاری را که برای این انحراف به کار می‌گرفتند فراوان بود.

در این انقلاب‌ها از نظامیان مخلص اردوها طلب نصرت صورت نگرفت تا آن را در تغییر نظام و برکنار نمودن حکام ظالم کمک و یاری نمایند. در نتیجه؛ اردوها زیر فرمان فرماندهان مزدور و وابسته با حکام و یا مستقیماً سفارت‌های غربی باقی ماندند. بنا بر این؛ موقف‌گیری عملی اردو و یا اردوها طوری شد که به گونه‌ای قابل ملاحظه‌ای علیه انقلاب‌ها قرار گرفتند و این بیانگر آن است که غرب و حکومت‌های جبری به خوبی دانسته‌اند که سازمان‌های این چنینی را چگونه ایجاد و پرورش دهند. آنچه که فرزندان مخلص امت باید از این واقعیت درس بگیرند، این است که با جدیت تمام در مورد چگونگی طلب نصرت و طریقه‌ شرعی آن اندیشیده و به یاد آورند که رسول الله صلی الله علیه وسلم چگونه از انصار رضی الله عنهم طلب نصرت نمود و آنان وی صلی الله علیه وسلم را نصرت دادند.

قطعاً انقلاب‌های این چنینی طریقه‌ای نیست که شریعت برای تغییر جوامع تعیین نموده، بلکه اینک امت اسلامی به جایی رسیده که خواستار تغییر بوده و نخستین خواست آن‌ها نیز اسلام می‌باشند. در عین حال افرادی نیز در میان امت تربیت شده‌اند که توان برپائی و تطبیق حاکمیت الهی را دارا می‌باشند، به ویژه در حزب التحریر. اینک طریقه‌ درست و شرعی برای تغییر این است که

فرزندان مخلص و صاحب نفوذ و قدرت امت ترغیب و تحریک کردند تا دین خویش را نصرت دهند و در از هم پاشی نظام های فاسد و برپائی شریعت الله سبحانه و تعالی به جای آن، در کنار امت قرار گیرند؛ اما در حال حاضر آنچه واقعیت دارد این است که این انقلاب ها به گونه ای که شاهد بودیم، راه اندازی گردید و عملاً جریان دارد.

بناً کار درست اکنون این است که حاملین این انقلاب ها نصیحت و راهنمایی لازم شوند تا مسیرشان را به جهت درست تغییر داده و روی آن عده از فرزندان امت تمرکز نمایند که از نفوذ و قدرت واقعی برخوردار می باشند و این که رهبری سیاسی شان را به جریانی مخلص و آگاهی بسپارند که طریقه شرعی اسلام در برپائی خلافت راشده را اساس طریقه خویش برگزیده اس. این انقلاب ها تنها به این ترتیب می توانند مسیرشان را به جهت درست تغییر داده و به هدف بزرگ خویش که همانا ایجاد وحدت در میان تمام مسلمانان جهان می باشد، اعم از سرزمین هائی که در آن انقلاب صورت گرفته و یا آن سرزمین هائی که در آن انقلاب صورت نگرفته، دست پیدا کنند.

بدون شک، انقلاب های سرزمین های عربی، با وجود آن که سرکوب گردیده و به ظاهر ناکام مانده اند، هنوز پابرجا بوده و هرازگاهی زبانه می کشد و هنوز هم کشمکش داغی در میان فرزندان مخلص آن با دشمنان شان در غرب و هم چنین شماری از فرزندان خودمان که تمام ارزش های شان را در بدل متاع بی ارزش و زودگذر فروخته اند، همچنان جریان دارد. انتظار می رود، سرزمین هائی که در آن انقلاب صورت گرفت، شاهد پس لرزه های انقلابی باشد، به علاوه این که قابلیت گسترش و سرایت به سایر مناطق را نیز دارا است، زیرا مردم هنوز هم در آتش این حکام ظالم می سوزند و رهبران و حکام جدیدی که پس از انقلاب ها قدرت را در دست گرفته اند، نسبت به آنانی که در نتیجه انقلاب سقوط داده شدند، به مراتب فاسدتر و ظالم تر می باشند. هم چنین به دلیل این که بعدها روشن گردید، آنانی که این انقلاب ها را رهبری می نمودند، در حقیقت اهلیت و شایسته گی این رهبری را نداشته و در حدی نبودند که عامه مسلمانان انتظار آن را داشتند، چنان چه فاقد دید سیاسی بودند و وضعیت شان پس از انقلاب، نسبت به قبل از آن به مراتب بدتر شده رفت.

در عین حال؛ سرزمین هائی که انقلاب نکردند؛ نیز اوضاع بهتری نسبت به سرزمین های انقلابی ندارند، چنان چه مردم آن سرزمین ها از ثبات و استقرار سست و ناپایداری برخوردار می باشند و طبیعی است که چنین وضعیتی در درازمدت دوام نخواهد نمود. به علاوه این که پایین بودن سطح زندگی، فشارهای کشنده دیکتاتورمآبانه از جانب آنانی که بر اریکه های قدرت تکیه زده اند؛ نیز راه را به جانب پس لرزه های انقلابی هموارتر می نمایند. مهم تر از همه این که استعمارگران غرب، سرزمین های مسلمانان را تقسیمات بیشتری نموده و طعم تلخ انواع ذلت و خواری را بیشتر به آنان خواهند چشاند، زیرا آنان در پی شکستن اراده امت اسلامی برای تغییر بوده و می خواهند مسلمانان به صورت همه جانبه تسلیم آنان باشند و فکر مجدد راه اندازی انقلاب ها در ذهن آنان خطور نکنند.

در عرصه منطقه ای: این انقلاب ها توانست تاج و تخت چهار حاکم ظالم و مستبد را در هم شکنند و تاج و تخت حاکم ظالم سوریه هنوز پا برجاست؛ این در حالی است که تقریباً تمام حکام ظالم و خون خوار جهان علیه این انقلاب کمر بسته و با هم اتفاق

نموده‌اند، اعم از کوچک و بزرگ‌شان، در حدی که به گمان اغلب چنین اتفاق جهانی که علیه مردم مسلمان سوریه صورت گرفت، بر هیچ قضیه‌ای دیگری از قضایای تاریخ جهان سراغ نداریم. اینک به برخی از دست‌آوردها و نتایجی که انقلاب خونین سوریه برجای گذاشت، اشاره می‌نمائیم:

پرده از ساختار مزدوری و وابسته بودن این دولت‌ها برداشت؛ چنان‌چه چهره‌های مزدوران غرب را برملا نمود و به خوبی نشان داد که غرب چگونه از آنان برای جلوگیری از گسترش انقلاب‌ها و تغییر جهت آن استفاده نمود. آثار این مسئله را در آینده نزدیک خواهیم دید و سرنوشت حکامی که پس از آنان قدرت را در دست خواهند گرفت، نیز ان شاء الله به باد فنا خواهد رفت، زیرا آنان نیز در همان دسیسه سراهانی تربیت یافته‌اند که حکام پیش از آنان یافته بودند.

زمان دولت‌های قومی و مفکوره ملی به پایان رسیده و آخرین دسیسه و نیرنگ آنان که همانا بازی‌های مذهبی، نژادی و قومی بودند، نیز برای همه‌گان روشن و رسوا گردید. هرچند حکام مزدور تلاش نمودند که غلامی‌شان به استعمارگران را مخفی نگهدارند، اما اینک برای همه روشن گردیده و مسلمانان از آنان تنفر دارند. بدون شک دولت خلافت، که به زودی برپا خواهد شد، آنان را با تمام دار و دسته‌شان در آتش سوزان خویش خواهد سوزاند. ممکن است بسیاری از جهانیان روند این تغییر را به خوبی درک نکنند، زیرا رسانه‌ها در اختیار استعمارگران و مزدوران‌شان بوده و تمام توان و امکانات‌شان را خرج برجسته نمودن طبقه حاکم و فرهنگیان و متفکرین وابسته به آنان می‌کنند.

بدون شک، جهان به واقعیت چهره آلوده و خشنی که غرب به ادعای آنان "دولت‌های خلافت" به نمایش گذاشت، پی‌برده و هرچند به صورت عام، اما دانسته‌اند که این ادعاها چیزی فراتر از یک سلسله دروغ‌های فریبنده و نمایش گمراه‌کننده‌ای نیست و این که اسلام از این دولت و رهبران آن بی‌زار بوده و کاملاً بری می‌باشد. به خواست الله سبحانه و تعالی ناکامی و رسوائی غرب در این نمایش و دروغ‌ها در نهایت به نفع حاملین مفکوره خلافت به عنوان یک طریقه بنیادین و قابل تطبیق تمام خواهد شد، خلافتی که به شعارهای بی‌اساس و غیرواقعی وابسته نبوده، بلکه عملاً زندگی مسلمانان و حتی غیرمسلمانان را سمت و سوی درست خواهد داد. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

(وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ)

انقلاب سوریه پرده از چهره واقعی کسانی که ادعای می‌کردند، در صف نخست مقاومت در برابر یهود قرار دارند، برداشته و نشان داد که آنان چیزی بیشتر از مزدوران جیره‌خوار و جنایتکاری نیستند. ادعای جنگ با یهود در حقیقت نیرنگ و فریبی است که با احساسات امت اسلامی به بازی گرفته‌اند، بلکه هم و غم اصلی آنان این است که علیه مسلمانان بجنگند و فتنه‌های مذهبی را در میان آنان پراکنده نمایند. آنان پیوسته در کنار بشار اسد جنایتکار، که آخرین پایگاه نظام سیکولرزم در منطقه به شمار می‌رود، ایستادند و پا به پای روس‌های کافر در خدمت پروژه امریکا برای از هم‌پاشی امت اسلامی قرار گرفتند.

خلاصه می‌توان گفت که این انقلاب نقاب از چهره‌های فریبده این دولت‌ها و نقش پنهانی آنان برداشت. نظام بین‌المللی و منطقه‌ای را تکان شدید داده و نقاب از چهره واقعی آن نیز کنار زد، در حدی که حاملین آن را وادار نمود تا خود با زبان خویش به حقایقی که می‌دانستند؛ اما آن را پنهان نگه می‌داشتند، اعتراف نمایند. چنانچه پوتین رئیس‌جمهور روسیه و لاوروف وزیر خارجه آن و معلم وزیر خارجه نظام بشار اسد، به صراحت اعلام نمودند که هدف اصلی این انقلاب‌ها همانا تأسیس خلافت است. کار حتی به جایی رسید که ریچارد بلاک یکی از سناتوران ایالت ورجینیای امریکا در اظهاراتی گفت: «سقوط نصرانیت در دمشق مساوی با اعلام برپائی دولت اسلامی است و شک نکنید که درست یک ماه پس از سقوط دمشق، سائر دولت‌ها نیز سقوط خواهند نمود.» بنابر این، دیده می‌شود که تشکیلات منطقه‌ای در پیوند به انقلاب‌های جهان عرب به سه محور اساسی و متنازع خلاصه می‌شوند:

۱. محور "شیعه" به رهبری ایران و دنباله‌روان و وابسته‌گان آن.

۲. محور "سنی‌های میانه‌رو" به رهبری عربستان سعودی و همکاران آن و بقایای محور اسلام سیاسی و متغییر که در دولت‌ها و گروه‌های به اصطلاح اسلامی که به این محور ملحق می‌شوند.

۳. محور حاملین برنامه سیاسی اسلامی که ممثلین آن حاملین مبدأ و ایدیولوژی استوار اسلامی، یعنی برنامه عظیم خلافت می‌باشند.

لازم به ذکر است که محور سوم یگانه محوری است که انتظار می‌رود اهداف راستین انقلاب‌ها را جامه عمل پوشانیده، مسیر آن را تصحیح نماید و آن را به جانب برآورده شدن اهداف بزرگ آن رهبری نماید، اهدافی که نخستین و مهم‌ترین آن برپائی دولت خلافت راشد می‌باشد.

در عرصه بین‌المللی: پیامدهای بزرگی که انقلاب‌های جهان عرب در عرصه بین‌المللی به جا گذاشت، در حدی است که ممکن آتش انقلاب‌هایی را در سراسر جهان بر افروزد، انقلاب‌هایی که حد و مرز نداشته و ساختار کنونی جهان را با فروپاشی مواجه کند. اینک به بررسی گذرای شماری از این پیامدها می‌پردازیم:

اول) روند بی‌خانمان شدن مردم و تن دادن به مهاجرت‌ها و تأثیرات آن بالای موقف‌های بین‌المللی: شمار مهاجران در جریان سال ۲۰۱۵م به حدود ۲ میلیون تن رسید که جریان‌هایی را در داخل غرب به جان هم انداخت، چنانچه احزاب چپ طرفدار مهاجرت و ارزش‌های انسانی با راست‌گراهای تندرو و تحریکات قومی مخالف با مهاجرت با هم به نزاع و کشمکش پرداختند که این نزاع‌ها در حد ذات خود امنیت، اقتصاد و جغرافیای سیاسی این کشورها را به خطر می‌اندازد. برخی از مفکرین این مسئله را به مثابه بمب ساعتی تعریف کرده‌اند که حتی ممکن است در کوتاه مدت، چهره اروپا را کاملاً دگرگون نماید. به همین دلیل است که در این اواخر روی مسئله مبارزه با روند مهاجرت‌ها، به ویژه در پیوند با مسائل امنیتی و سیاسی، تمرکز نمودند.

بنابراین به زودی شاهد خواهیم بود که نفوذ احزاب راست بنیادگرا افزایش یافته و شمار آرای‌ها را که به دست می‌آورند، نیز افزایش خواهد یافت، احزابی که خواستار دولت‌های قومی، نژادی و دینی می‌باشند. ممکن است این روند در آینده منجر به قدرت رسیدن احزاب راست شود که به معنی اعمال دیکتاتوری بی‌سابقه در اروپا خواهد بود، حتی ممکن است اوضاع را برای شعله‌ور شدن انقلاب‌هایی؛ از قبیل انقلاب‌های جهان عرب را به دنبال داشته باشد. به این ترتیب اروپا به واقعیت گذشته‌اش بر خواهد گشت که در آن دولت‌ها و اقوام در حال نزاع و کشمکش وجود داشت. از جمله نشانه‌های این احتمال قوی، می‌توان به چند نمونه زیر اشاره نمود:

- کسب ۲۱ درصد آراء سال ۲۰۱۵م توسط حزب مردم دنمارک که بنیادگراترین احزاب این کشور به شمار می‌رود.

- حزب جبهه ملی فرانسه اجندای جدائی از اتحادیه اروپا را تصویب نمود.

لازم به یاد آوری است که این احزاب تلاش دارند، حملات تروریستی که در اروپا اتفاق می‌افتد به گونه انحصاری به مهاجرت غیرقانونی مسلمانان ارتباط دهند. نگرانی غرب از این‌که جنگجویان وابسته به گروه داعش و سایر گروه‌های جهادی از طریق مهاجرت‌های غیرقانونی وارد اروپا شوند، این نگرانی مفکوره لغو پیمان "شینگین" در اروپا را تقویت می‌کند تا به این ترتیب از تحرک این اشخاص در مرزهای داخلی اروپا جلوگیری صورت گیرد.

دوم) کاهش موقف جهانی امریکا بعد از انقلاب‌ها: انقلاب‌های جهان عرب، یک سلسله تحولاتی را بالای موقف سیاسی امریکا در منطقه تحمیل نمود؛ زیرا "بهار عرب" تهدید واقعی علیه منافع امریکا به صورت ویژه و منافع غرب به صورت عام، به شمار می‌رود، چنان‌چه با رهائی هر منطقه از وابستگی و یا سرباز زدن در برابر تسلط و نفوذ امریکا، از شمار گزینه‌هایی که امریکا برای تعامل با تحولات جدید منطقه در اختیار دارد، کاسته می‌شود. از جانب دیگر؛ طبیعت سیاست امریکا نیز به نوبه خود شرائط دشوار دیگری را در آینده برای آن به بار خواهد آورد؛ زیرا سیاست امریکا طوری است که همیشه پس از پایان یافتن نقش هم‌پیمانان‌اش و یا ایستاده‌گی در برابر نقشه‌های آنان، به آنان خیانت نموده و به هم‌پیمانان قوی‌تری روی می‌آورد.

امریکا با این سیاست خائنانه‌ای که دارد، پایه‌های را که در گذشته و در یک مقطع خاص مهم‌ترین پایه‌های همکاری و فعالیت مشترک به شمار می‌رفت، نابود نموده و به این ترتیب مناطقی را که دروازه تغییر در آن گشوده می‌شود، به سوی عدم استقرار و بی‌ثباتی متداوم سوق می‌دهد، مناطقی که بعد از آن هرگز روی آرامش را نخواهد دید؛ مگر در سایه دولت اسلام، که همانا دولت خلافت راشده است و وعده برپائی آن را الله سبحانه و تعالی داده و امیدواریم تحقق این وعده بسیار نزدیک باشد، زیرا نشانه‌های آن به وضوح مشاهده می‌شوند.

سوم) از هم پاشی منظومه دولت‌های حقوقی در هر دو بخش سیاسی و انسانی: در عین حال باید گفت که این منظومه یا ساختار به دلیل این‌که ساخت دست بشر است، نیز در رهبری نمودن جهان، ناکام و ناقص می‌باشد. هرچند این منظومه تصمیم‌ها و فیصله‌های خبیثانه و خصمانه‌اش علیه مسلمانان، سرزمین‌ها و حقوق آنان را مخفی نگه می‌داشت، اما پس از این انقلاب‌ها، اینک به گونه

بی‌سابقه‌ای پرده از آن برداشته شده و برای همه‌گان روشن گردیده که این منظومه کاملاً غیرحقوقی و غیرانسانی می‌باشد و هیچ اهمیتی به ارزش‌ها و اساسات بنیادین خودش نمی‌گذارد. هم‌چنین روشن گردید که این منظومه چگونه به سان عصای آهنینی است که در دست امریکا قرار گرفته و با آن بر سر سرزمین‌های اسلامی به طور خصوص و سراسر جهان به طور عموم، می‌کوبد، بدون این‌که هیچ پروائی را داشته و یا از آن احساس شرم نماید.

به عنوان مثال: کجاست اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها؟ کجاست حقوق بشر بر اساس میثاق‌های بین‌المللی، در حالی‌که خود در کشتار و بی‌خانمان نمودن میلیون‌ها بشر مستقیماً سهم می‌گیرند؟ بنابر این؛ این انقلاب‌ها توانست پرده از این ادعاهای دروغین، بی‌اساس و فریبنده این منظومه بردارد، در حدی‌که اینک هر انسان با درکی این‌که مسلمان باشد یا کافر، دور باشد یا نزدیک، غربی باشد و یا شرقی، به خوبی می‌داند که این منظومه بین‌المللی چیزی فراتر از یک نهاد وحشی و درنده‌ای نیست که تأسیس گردیده تا هرکی را با دیدگاه‌های دولت‌های کافر و استعمارگر موافق نباشد، به قتل رسانیده و یا بی‌خانمان نمایند و سپس دار و ندارش را به غارت ببرند.

می‌دانیم که اقتصاد مهم‌ترین بخش نظام سرمایه‌داری به شمار می‌رود و این انقلاب‌ها درست در زمانی فرا رسید که این نظام از مشکلات بزرگ اقتصادی رنج می‌برد. بناً انقلاب‌ها با هزینه‌های سنگینی که دارد، روند اصلاح یا نجات اقتصادی را تا حدودی به تأخیر انداخت؛ اما این نظام جنایتکار سرمایه‌داری در حال حاضر به این دلیل راه را به سوی کشتار و ویرانی زیر بناهای شهرها در سرزمین‌های اسلامی هموار می‌کند که بعدها به بهانه تعهد در اعمار مجدد این ویرانی‌ها، خون مسلمانان را مکیده و سرمایه‌های‌شان را به غارت ببرد.

خلاصه این‌که: هنوز بسیار زود است که نتایج انقلاب‌های موسوم به "بهار عرب" و پیامدهای آن را به صورت کامل ارزیابی نمود، هرچند رسانه‌های مغرض تلاش دارند با رذالت تمام طوری وانمود کنند که این بهار چیزی بجز مصیبت و بلاهای بی‌شمار برای اهل آن به بار نیاورده و واقعیت سرزمین‌هائی‌که دست به انقلاب زده‌اند، پیش از انقلاب بهتر بوده و این‌که هرگونه تحرکی در برابر نظام‌های حاکم، چیزی جزء مرگ، ویرانی و بی‌خانمانی به بار نخواهد آورد. اما آنان خودشان را به فراموشی می‌زنند و حکمت الهی در تغییر را نادیده می‌گیرند، چنان‌که در هر زمانی باید مفاهیم غلط را اصلاح نموده و اوضاع را به واقعیتی برگرداند که رضایت الله سبحانه و تعالی و بنده‌گان مخلص‌اش را در پی داشته و بنده‌گان الله سبحانه و تعالی را از زیر یوغ ظلم و استبداد کفر به جانب عدالت اسلام بیرون کشید.

بدون شک، تلاش و پیکاری‌که در جهت تغییر صورت می‌گیرد، اگر با اوامر الله سبحانه و تعالی در تضاد قرار داشته باشد، قطعاً تغییر به بار خواهد آورد، اما نه به جانب بهبودی بیشتر، بلکه به سوی بد و بدتر و این مسئله‌ای بسیار مهمی است که هر مسلمانی باید آن را به خوبی درک نموده و از آن در روند زندگی استفاده نماید.

بنابر این؛ بر ما لازم است تا واقعیت و طریقه درست تغییر را درک نموده و از اسباب و وسائل آن در جهت تغییری که مایه رضایت الله سبحانه و تعالی می‌شود، استفاده نمائیم. باید با قوت تمام به ایدیولوژی و اساس فکری مان- اسلام-چنگ زده با گام‌های مشخص، چگونگی تغییر شرعی منضبط و الهام گرفته از کتاب و سنت را دریابیم و این که رهبری امت را به کسانی بسپاریم که شایستگی و توانائی آن را به خوبی داشته و از لشکرهای مسلمانان و فرزندان دلیرمان طلب نصرت نمائیم تا ما را در ازسرگیری زندگی اسلامی، که مایه خیر و صلاح همه‌گان و سرفرازی در نزد آفریدگار خواهد بود، یاری رسانند.

شکی نیست، وعده‌ای را که الله سبحانه و تعالی برای تغییر اساسی داده است، نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و ما این وعده راستین الله سبحانه و تعالی و رسول‌اش صلی الله علیه و سلم را تصدیق نموده و در انتظار استیم تا پس از این حکومت‌های جبری که در آن به سر می‌بریم، به خواست و توفیق الله سبحانه و تعالی، حاکمیت بر اساس خلافت راشد فرا رسد و وعده رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان ما تحقق پیدا نماید، آن‌جا که به روایت امام احمد از نعمان بن بشیر و وی از حذیفه می‌فرماید:

«تكون النبوة فيكم ما شاء الله أن تكون، ثم يرفعها الله إذا شاء أن يرفعها، ثم تكون خلافة على منهاج النبوة فتكون ما شاء الله أن تكون، ثم يرفعها الله إذا شاء أن يرفعها، ثم تكون ملكاً جبرية فتكون ما شاء الله أن تكون، ثم يرفعها الله إذا شاء أن يرفعها، ثم تكون خلافة على منهاج النبوة»

ترجمه: نبوت تا زمانی که الله (سبحانه و تعالی) بخواید در میان شما خواهد بود، سپس هرگاه خواست آن را از میان شما بر خواهد داشت و پس از آن خلافت بر منهج نبوت خواهد بود و تا زمانی که الله (سبحانه و تعالی) بخواید ادامه خواهد داشت، سپس هرگاه الله (سبحانه و تعالی) خواست آن را بر خواهد داشت، سپس حاکمیت‌های به دندان گیرنده فرا خواهد رسید و آن تا زمانی که الله (سبحانه و تعالی) بخواید ادامه خواهد داشت، سپس هرگاه خواست آن را بر خواهد داشت، سپس حکومت‌های جبری فرا رسیده و تا زمانی که الله (سبحانه و تعالی) بخواید ادامه داشته و سپس هرگاه خواست آن را بر چیده و سپس خلافت بر منهج نبوت فرا خواهد رسید.

نویسنده: عبدالکریم ابو مصعب-الجزائر

مترجم: عبدالله دانشجو

۱۵ ربیع الاول ۱۴۳۹ هـ.ق

۳ دسمبر ۲۰۱۷ م